

نسبت و رابطه‌ی علم کلام با دانش اصول فقه

دکتر سید ابوالقاسم نقیبه‌ی *

چکیده

در این جستار، با تعریف دو علم کلام و اصول فقه و تبیین اجمالی ویژگی‌های مسایل این دو گستره از علوم اسلامی، به پیشینه‌ی تاریخی ورود مسایل کلامی به حوزه‌ی مباحث اصولی اشاره شده است. این امر از نوعی ارتباط بین مسایل کلامی و مسایل اصولی حکایت می‌نماید. علم کلام مشتمل بر مباحثی درباره‌ی گزاره‌هایی حقیقی از احوال مبدأ و معاد است و دانش اصول متضمن بحث از گزاره‌هایی اعتباری است که در استنباط حکم شرعی فرعی مؤثر می‌افتد؛ بنابراین بیشتر مسایل علم کلام از حقایق، و مسایل دانش اصول از اعتباریات است. در زمینه‌ی رابطه‌ی تصدیق حقیقی با گزاره‌های اعتباری، برخی از عالمان بر عدم رابطه‌ی منطقی تولیدی بین آن دو تأکید دارند و بعضی دیگر به وجود رابطه‌ی منطقی بین آن دو معتقدند. مهم‌ترین ثمره‌ی مترتب بر این دو نظریه آن است که اصولی، تنها بر اساس نظریه‌ی اخیر می‌تواند از گزاره‌های کلامی در براهین اثبات مسایل اصولی استفاده نماید. با استقرا در مباحث اصولی طرح شده در کتب دانشمندان این علم درمی‌یابیم که اصولیان از بعضی از گزاره‌های کلامی به عنوان اصل و مبدأ تصدیقی و دلیل بر برخی مسایل و مباحث اصولی بهره‌جسته‌اند.

واژه‌های کلیدی: ۱- کلام ۲- اصول فقه ۳- گزاره‌ی حقیقی ۴- گزاره‌ی اعتباری

۱. مقدمه

یکی از گستره‌های مهم علوم اسلامی دانش کلام است؛ علم کلام در زمینه‌ی مسایل و معارفی بحث می‌کند که باید آن‌ها را شناخت و به آن‌ها اعتقاد و ایمان داشت (۲۲، ج ۳، ص: ۵۷). گزاره‌هایی چون «خدا یکتا است»، «خدا ظالم نیست»، «عدالت خدا عین حکمت

اوست»، «معاد ضروری است» و «نبی معصوم است» از جمله گزاره‌هایی هستند که در کلام از آن‌ها بحث می‌شود؛ بنابراین کلام علمی است که در آن از مسائلی در زمینه‌ی احوال مبدأ و معاد و از اموری که صدور یا استناد آن‌ها به مبدأ صحیح یا ممتنع است، بحث می‌شود. مسایل علم کلام مانند هر علم دیگری در آغاز ظهور بسیط و محدود بوده و بعد توسعه و افزایش یافته است.

علم اصول فقه از شاخه‌های علوم اسلامی است؛ و دانشمندان این علم از آن به تعبیرات گوناگونی تعریف نموده‌اند.^۱ مقصود همه‌ی آن‌ها شناخت تفصیلی قواعد کلیه‌ای است که اگر مصادیق آن‌ها را شناسایی و به آن قواعد ضمیمه نماییم، حکم کلی فقهی را به دست خواهد داد. به عنوان مثال، «دلالت امر بر وجوب» یک قاعده‌ی کلی اصولی است؛ یعنی «هر فعلی که به آن امر شده، واجب است»، چنان‌چه به مصداقی چون «به اقامه‌ی نماز امر شده است» پیوست شود، نتیجه‌ی آن حکم کلی «نماز واجب است» خواهد بود. برخی اصولیان گفته‌اند: مسایل علم اصول، مسائلی است که می‌تواند کبرای قیاس استنباطی قرار گیرد که نتیجه‌ی آن حکم کلی فقهی است (۱۷، ص: ۱۸).

مسایل علم اصول و علم کلام، اگرچه از یک‌دیگر متمایزند، از یک ریشه، که همانا ارتباط با گزاره‌های کتاب و سنت است، نشأت می‌گیرند. همین ریشه، منشأ قرابت شاخه‌های متفاوت علوم اسلامی است و آن چیزی که مسایل اسلامی را در علوم متفاوت از هم متمایز می‌سازد و مسایل علمی را به صورت خانواده در می‌آورد، همان موضوع آن علم اسلامی است؛ بنابراین علوم اسلامی دارای تشابه و تمایزی هستند. برخی از علوم اسلامی مانند فقه و اصول فقه، اعتباری هستند؛ یعنی رابطه‌ی موضوع و محمول در آن علوم، وضعی و قراردادی است و بعضی دیگر مانند علم کلام، رابطه‌ی واقعی و نفس‌الامری موضوع و عوارض ذاتی آن را بیان می‌کنند.

موضوع علم کلام مبدأ و معاد است که در آن از احوال مبدأ و معاد مانند، حکیم بودن مبدأ یا ضروری بودن معاد بحث می‌شود؛ و موضوع علم اصول هر چیزی است که از صلاحیت دلالت برای استنباط حکم شرعی برخوردار است؛ مانند کتاب، سنت، اجماع، عقل و مانند آن. موضوعات متفاوت این دو علم بیانگر وجه تمایز و استقلال هر یک از دیگری و راهنمای روش تحقیق اختصاصی و منشأ اختصاص مبادی تصدیقی مناسب با هر یک است. بنابراین، دو علم کلام و اصول فقه، با توجه به نظریه‌های موجود در زمینه‌ی تمایز علوم از یک‌دیگر «به اعتبار موضوعات»^۲ یا «سنخ مسایل» (۷، ج ۱، ص: ۵۰) یا «جامع محمولات مسایل» (۲۶، ص: ۱۵) یا «اغراض» (۱، ج ۱، ص: ۲۲) از هم متمایزند. براساس نظریه‌ی اخیر که تمایز را به اغراض می‌داند، ممکن است مسأله‌ای هم مسأله‌ی

اصولی و هم مسأله‌ی کلامی باشد؛ یعنی برخی مسایلی این دو علم در هم تداخل نمایند؛ مانند مسأله‌ی جواز یا عدم جواز اجتماع امر و نهی که از مسایلی علم اصول است و مراد از آن، در دانش اصول، استنباط حکم صحت یا عدم صحت عملی است که دو عنوان امر و نهی به آن تعلق گرفته است. در همان حال ممکن است از مسایلی علم کلام نیز به شمار آید؛ زیرا این سؤال نسبت به فعل خداوند متعال مطرح می‌شود که آیا عقلاً جایز است که خداوند عملی را که به آن از جهتی امر نموده است، از جهت دیگر نهی کند؟ طرح مسأله‌ی کلامی در علم اصول به اعتبار غایت و غرضی که بر آن مترتب است، آن مسأله را اصولی می‌نماید. نگاهی اجمالی به عناوین مباحث طرح شده در برخی کتب متقدمان، که در زمینه‌ی علم اصول نگاشته‌اند، ما را به این واقعیت رهنمون می‌شود که برخی مسایلی کلامی، فراتر از غرض و غایت در علم اصول، بحث شده است. مسأله‌ی «تحسین و تقبیح عقلی»، «ملازمه‌ی حکم عقل و شرع»، «وجوب شکر منعم»، «تکلیف به محال»، «تکلیف به معدوم»، «صفت علم حاصل از تواتر» و «عصمت انبیا» از آن جمله‌اند (۱۸، ص: ۳۸). از منظر تاریخی، در دوره‌ای از ادوار علم اصول مباحث علم اصول فقه، بین علم فقه و علم اصول فقه نوسان داشت؛ به گونه‌ای که آمیزه‌ای از هر دو علم بود و هم‌چنین در بعضی از مسایلی با علم کلام و اصول دین درآمیخته بود.

بعضی از محققان بر این باورند که متکلمان اهل سنت به ویژه معتزله - که بیشتر اهل جدل بودند - در علم اصول فقه وارد شدند و آنرا از مسیر اصلی خود که استنتاج احکام فرعی است، تا حدود زیادی منحرف ساختند و مسایلی اصولی را کلی و مجرد از مسایلی فرعی مطالعه کردند (۱۹، ص: ۳۲۰). برخی از عالمان شیعی در قرن پنجم، در جداسازی اصول فقه از مسایلی علم کلام همت نمودند، چنان‌که سید مرتضی (۴۱۳ق) در مقدمه‌ی کتاب *اصول الذریعه الی اصول الشریعه*، معتقد است برخی از کسانی که در اصول فقه کتابی تصنیف نموده‌اند، گرچه در بسیاری از مباحث راه را درست پیموده‌اند، در بعضی مباحث چون، تعریف علم و ظن، کیفیت به وجود آمدن علم از راه نظر و مانند آن، از مسایلی کلامی بحث کرده‌اند. اگر طرح این مباحث بدان علت است که مسایلی اصول فقه، جز پس از این مسایلی به ثبوت نمی‌رسد، پس باید دیگر مسایلی کلامی، مانند حدوث و اقسام احتیاج حادث به محدث، صفات محدث و مانند آن نیز در اصول فقه مطرح گردد، در حالی که طرح این مباحث در اصول فقه درست نیست (۱۴، ص: ۴). وی در زمینه‌ی مسایلی مورد بحث خود در *الذریعه* می‌نویسد: «سخن ما در این جا درباره‌ی اصول فقه است و روی سخن ما با کسی است که مسایلی کلامی بر او ثابت شده است...» (همان، ص: ۴).

شیخ طوسی در فصل اول کتاب *عده الاصول*، غرض از تألیف این کتاب را تبیین

مسائل اصول فقه دانسته و برای مسایل کلامی گستره‌ی جدایی‌ناپذیر است (۱۱، ص: ۴). با این وجود، این دو دانشمند به‌رغم اهتمام در پیراستن علم اصول فقه، نتوانستند آثار خود را در زمینه‌ی اصول فقه کاملاً از هم‌همی مباحث کلامی پیرایش نمایند؛ چنان‌که مباحثی مانند «فی ذکر ما يجب معرفته من صفات الله و النبی و الائمه» (۱۱، فصل پنجم، ص: ۱۷)، «فی صفة العلم الواقع عند الاخبار» (۱۴، ج ۲، ص: ۴۸۲) و «فی انه هل كان النبی متعبداً شرایع من تقدمه من الانبیاء»، هم‌چنان در کتاب‌های آنان مشاهده می‌شود. شاید مجادله‌ی طولانی عدم حجیت خبر واحد نشأت گرفته از این پیش‌فرض کلامی بوده است که اصول دین نیازمند به دلایل قطعی است؛ بنابراین، چگونه می‌توان وجود خدا را با خبر واحد اثبات نمود؟ (۹، ص: ۸۹)

به هر حال، نفوذ مسایل کلامی در علم اصول و تأثیرگذاری آن بر مباحث اصول فقه از خویشاوندی در ریشه و بنیاد این دو علم حکایت دارد و از نظر تاریخی می‌توان طرح مباحث کلامی را در نوشته‌های اصولی به دو کیفیت دانست: نخست، طرح برخی مسایل کلامی و بررسی ماهوی آن‌ها در کتاب‌های اصولیان که تا اواسط قرن پنجم چنین روشی معمول بوده است. رویکرد دوم در قرن‌های بعدی شکل گرفته است. بر اساس این رویکرد، مسایل کلامی به عنوان «اصول موضوعه» یا مبدأ تصدیقی و مانند آن در مباحث مورد استفاده‌ی اصولی قرار گرفته است؛ بنابراین، مباحث اصولی در طول تاریخ هیچ‌گاه از گزاره‌های کلامی مستغنی نبوده‌اند. سؤال اساسی این است که ارتباط ماهوی این دو علم چه نوع رابطه‌ای است؟ به تعبیر دیگر، این دو گستره از علوم اسلامی دارای چه تمایز و ارتباطی هستند؟ یعنی به‌رغم تمایز معرفتی در برخی مسایل از تعامل برخوردارند. در این جستار با طرح فرضیاتی، در زمینه‌ی نوع ارتباط مسایل این دو دانش بحث خواهد شد.

۲. تقدم کلام بر اصول فقه و مبدأ تصدیقی بودن برخی مسایل کلامی

برای بعضی مسایل علم اصول

۲.۱. تقدم رتبی علم کلام بر دانش اصول

علم کلام مشتمل بر بحث از اصول دین و مسایل اساسی اعتقادی انسان نسبت به خداوند و جهان آخرت و پیوند انسان با خدا است و بر دانش اصول که متضمن قواعد آلی برای استنباط احکام فرعی است و نتایج حاصل از آن حکم فقهی است، تقدم رتبی دارد. بنابراین شناخت مبدأ آفرینش و ایمان و باور به او بر اطاعت از او مقدم است؛ بدین جهت، برخی از عالمان نوشته‌اند: «بعد از این‌که انسان به خدا ایمان آورد و دانست که او را در این دنیا مکلف کرده است، به علم فقه می‌پردازد» (۹، ص: ۱۶).

در حقیقت علم کلام با هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی خاصی که ارایه می‌دهد، پشتوانه‌ی نظری و اعتقادی را برای نظام عملی و احکام شرعی و ارزش‌های اخلاقی فراهم می‌آورد؛ لذا علم کلام، اساس و بنیاد علوم اسلامی شناخته می‌شود. ایچی در این زمینه می‌نویسد: «اساس علوم شرعی و فرعی، علم کلام است؛ زیرا اصل علوم فرعی، اصول دین است و نتیجه‌ی نهایی همه‌ی علوم شرعی، «فوز دارین» یا سعادت دو جهان است. علت وابستگی علوم فرعی به کلام این است که مادامی که وجود صانع عالم، قادر، فرستنده‌ی رسل و نازل‌کننده‌ی کتب اثبات نشود، علم تفسیر، فقه و اصول فقه قابل تصور نیست. از این رو، تمام علوم وابستگی تام به علم کلام خواهند داشت و از این علم اقتباس می‌شوند (۵، ج ۱، ص: ۵۲). لذا نباید در تقدم رتبی علم کلام بر دیگر علوم اسلامی، از جمله اصول فقه، تردید نمود؛ و همین تقدم رتبی زمینه‌ی به کار گرفتن بعضی از مسایل علم کلام را در مباحث اصولی فراهم آورده است.

۲.۲. چگونگی «مبدأ تصدیقی بودن» برخی مسایل کلامی برای بعضی مسایل علم

اصول

بعد از پذیرش تقدم رتبی علم کلام بر علم اصول فقه، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که بین مسایل^۳ علم کلام با مسایل علم اصول چه نوع ارتباطی وجود دارد؟ به تعبیر دیگر، بین مسایل کلامی، یعنی قضایایی که در علم کلام بر آن‌ها برهان اقامه می‌شود و کلام مشتمل بر آن براهین است، با قضایایی که در علم اصول فقه بر آن برهان اقامه می‌گردد، چه نسبت و رابطه‌ای وجود دارد؟ در پاسخ به سؤال مذکور می‌توان گفت که برخی مسایل کلامی مبدأ تصدیقی برای بعضی مسایل علم اصول به شمار می‌آیند؛ لذا «مبدأ تصدیقی بودن» را باید پل ارتباطی بین مسایل این دو گستره از علوم اسلامی به شمار آورد. مراد از مبادی تصدیقی اموری است که محمولات مسایل به وسیله‌ی آن‌ها بر موضوعات اثبات می‌گردند (۲، ص: ۱۶۸). به تعبیر دیگر، مبادی علم عبارت‌اند از قضایایی که براهین آن علم از آن قضایا تألیف می‌شود؛ اما در آن علم بر آن قضایا برهان اقامه نمی‌گردد و این عدم اقامه‌ی برهان یا به جهت آشکار بودن آن‌ها است یا از این جهت است که آن قضایا از مسایل علم دیگری‌اند که بلند پایه‌تر یا فروتر از این علم است و به بیان دیگر، «ما منه البرهان» است (۱۲، ص: ۴۲۷).

برخی از داده‌های علم کلام به عنوان مبدأ تصدیقی مسایل اصولی قرار گرفته یا در اثبات مسایل آن مؤثر می‌افتند که به نمونه‌هایی به شرح ذیل اشاره می‌گردد:

۱- از گزاره‌ی کلامی «پیامبر معصوم است» به عنوان مبدأ تصدیقی در مسأله‌ی اصولی

«کتاب حجت است» می‌توان بهره‌برداری اصولی کرد.

- ۲- قضیه‌ی کلامی «امام معصوم است» مبنای مسأله‌ی اصولی «سنت امام حجت است» می‌باشد (۸، ج ۲، ص: ۴۷۴).
- ۳- قضیه‌ی کلامی «عدل فی حد نفسه حسن است»، از جمله مسائلی است که بر وجوب برخی افعال بر خداوند دلالت الزامی دارد و می‌تواند به عنوان مبدأ تصدیقی در مسأله‌ی اصولی «حکم عقل به حسن عدل با حکم شرع به حسن آن ملازم است» یا به تعبیر برخی «حکم شرعی منتج از طریق حکم عقل حجت است»^۴، استفاده شود.
- ۴- مسأله‌ی کلامی «صدور افعال قبیح از خداوند متعال ممتنع است» برای مسأله‌ی اصولی «ظن حجت است»، مورد استدلال قرار گرفته، لذا براساس قاعده‌ی «لو لم یؤخذ بالظن لزم ترجیح الراجع علی المراجع فهو قبیح» (۱، ص: ۳۰۹) در مواردی که دلیل قاطع بر حجیت ظن نداریم، چنانچه بخواهیم مشکوک یا موهوم را اخذ و به آن عمل نماییم، ترجیح مرجوح لازم می‌آید، در حالی که ترجیح مرجوح قبیح است؛ بدین جهت شارع مظنون را حجت قرار داده و اخذ آن را واجب دانسته است؛ زیرا صدور فعل قبیح از او ممتنع می‌باشد.
- ۵- از مسأله‌ی کلامی «صدور طلب حاصل از خداوند حکیم ممتنع است» می‌توان برای اثبات مسأله‌ی اصولی «امر به شیء مقتضی نهی مولوی شرعی از ضد عام نیست» بهره گرفت؛ زیرا هدف از تشریح نهی مولوی شرعی ایجاد زجر و ردع است، در حالی که قبلاً عقل ما را زجر و ردع نموده است و نیازی به ردع و زجر شرعی نیست؛ زیرا تحصیل حاصل است (۲۶، ص: ۱۱۴).
- ۶- از مسأله‌ی کلامی «صدور نقض غرض از خداوند متعال ممتنع است»، می‌توان برای اثبات «اجزا اتیان امر اضطراری از امر واقعی و اعاده‌ی آن در حالت غیر اضطراری» بهره گرفت؛ زیرا اگر اتیان امر اضطراری مورد پذیرش نباشد، نقض غرض لازم می‌آید که آن هم از مولای حکیم صادر نمی‌شود (۲۶، ص: ۱۱۴؛ ۱۵، ج ۲، ص: ۲۳۲؛ ۱، ج ۱، ص: ۸۴).
- ۷- از گزاره‌ی کلامی «صدور لغو از خداوند متعال ممتنع است» می‌توان بر «عدم وجوب شرعی خروج از خانه‌ی غصبی در مورد اجتماع امر و نهی» استدلال نمود؛ زیرا وجوب آن عقلی است و وجوب شرعی لغو و از مولای حکیم صدور لغو ممتنع می‌باشد (۱۳، ج ۱، ص: ۳۶۵).
- ۸- از مسأله‌ی کلامی «صدور تکلیف بما لایطاق از خداوند متعال ممتنع است» می‌توان بر «عدم وجوب احتیاط» استدلال نمود؛ زیرا واجب کردن احتیاط مستلزم «تکلیف بما لایطاق» و بطلان آن بسیار روشن است (۴، ص: ۱۸۱).

۹- قاعده‌ی «اقتضای کمال مطلق، جود، افاضه و لطف است» برای اثبات مسأله‌ی اصولی «اجماع حجت است» استدلال شده است (۱۱، ج ۲، ص: ۶۴۲).
با استقرا در مسایل و مباحث علم اصول در متون تألیف شده در زمینه‌ی این علم درمی‌یابیم که از برخی گزاره‌های کلامی به‌عنوان اصل و از بعضی دیگر، به‌عنوان دلیل و از پاره‌ای برای صحت استدلال‌های مسأله‌ی اصولی استفاده شده است؛ بنابراین، پیش‌فرض‌ها و مبادی اخیر، اصولی و فقیه را در رسیدن به مسأله‌ی اصولی یا حکم فقهی یاری می‌دهد و تأثیری جدی بر دیدگاه‌های آنان به جای می‌گذارد.

۳. رابطه‌ی برخی از مسایل کلامی با بعضی از مسایل اصولی همان

رابطه‌ی قضایای حقیقی یا اعتباری است

۳.۱. تعریف قضایای حقیقی و اعتباری

حکمای مشا حکمت را به دو قسم عملی و نظری تقسیم نموده‌اند. غایت حکمت نظری شناخت حق، ولی غایت حکمت عملی شناخت خیر عنوان شده است (۳، ج ۱، ص: ۱۴). برخی از عالمان ملاک تفاوت علوم نظری و عملی را نوع معرفت و ادراک دانسته‌اند؛ چنان‌که نوشته‌اند: «ماهیت علوم نظری ادراک اموری است که هست و ماهیت علوم اعتباری ادراک اموری است که باید؛ و به عبارت بهتر و کامل‌تر ماهیت علوم نظری ادراکاتی است که تعلق دارد به هستی اشیا و روابط بین آن‌ها؛ و قضایایی که مورد تعلق آن ادراک است، یک سلسله قضایای خبریه است؛ مثل ادراک این که جسم موجود است یا متناهی و امثال آن‌ها؛ اما علوم اعتباریه یک سلسله ادراکاتی است که به «بایدها» تعلق می‌گیرد. ماهیت این ادراکات «بایدها» و «نبایدها» است. قضایایی که در مورد این ادراکات تشکیل می‌شود، قضایایی انشایی است، نه خبری» (۲۴، ج ۲، ص: ۲۰۱). اعم از این که ملاک تقسیم حکمت به نظری و عملی، نوع معرفت و ادراک باشد یا غایت یا موضوع، برخی از مسایل علوم و معارف اسلامی، از مقوله‌ی علوم حقیقی و بعضی دیگر از علوم اعتباری‌اند؛ چنان‌که در علم کلام نیز برخی از گزاره‌ها مانند «خداوند عالم است»، گزاره‌ی حقیقی و برخی دیگر، چون «شکر منعم واجب است» گزاره‌ی اعتباری‌اند.

ولی سؤال اساسی این است که بین گزاره‌های حقیقی علم کلام با گزاره‌های اعتباری علم اصول چه نوع رابطه‌ای برقرار است؟

۳.۲. رابطه‌ی قضایای حقیقی و اعتباری

در باب رابطه‌ی قضایای حقیقی و اعتباری در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی، به صورت جسته و گریخته، مباحثی مطرح شده است، ولی نخستین عالمانی که بحث مستقلی در این مورد

ارایه نموده‌اند، علامه‌ی طباطبایی و شهید مطهری‌اند. آن‌ها سعی نموده‌اند تا به این سؤال پاسخ دهند که از لحاظ منطقی چه رابطه‌ای میان «هست» و «باید» وجود دارد؛ آیا می‌توان از «هست‌ها» به «بایدها» گذر کرد؛ آیا منطقاً می‌توان از تصدیق حقیقی به تصدیق اعتباری دست یافت؛ در جمع بندی پاسخ به این سؤال می‌توان آن‌ها را در دو نظریه دسته‌بندی نمود: ۱- نظریه‌ی نبودِ رابطه‌ی منطقی تولیدی بین قضایای حقیقی و اعتباری؛ و ۲- نظریه‌ی رابطه‌ی منطقی تولیدی بین گزاره‌های حقیقی و قضیه‌ی اعتباری. لذا شایسته است به اجمال این دو نظریه ارایه و پس از بررسی این دو نظریه، رابطه‌ی بین مسایل حقیقی علم کلام با مسایل اعتباری دانش اصول فقه شناسایی و ثمره‌ی مترتب بر آن ارایه گردد.

۱.۲.۳. نظریه‌ی نبودِ رابطه‌ی منطقی تولیدی بین قضیه‌ی حقیقی و اعتباری:

علامه‌ی طباطبایی معتقد است که بین اعتباریات و حقایق رابطه‌ی تولیدی و استنتاج منطقی وجود ندارد؛ زیرا قضایای حقیقی مشمول صدق و کذب می‌شوند. صدق و کذب همانا انطباق یا عدم انطباق با روابط واقعی مفاهیم یا وجود حقیقی اشیای خارجی است؛ ولی گزاره‌های اعتباری مشمول صدق و کذب نمی‌شوند، بلکه متصف به حسن و قبح می‌گردند؛ لذا نمی‌توان از حقایق به اعتباریات بدون واسطه دست یافت.

وی در این زمینه می‌نویسد: «این ادراکات و معانی چون زاییده‌ی عوامل احساسی‌اند، دیگر ارتباط تولیدی با ادراکات و علوم حقیقی ندارند و به اصطلاح منطق، تصدیق شعری را با برهان نمی‌شود، اثبات کرد و در این صورت، برخی تقسیمات «معانی حقیقیه» در مورد این «معانی وهمیه» مثل بدیهی و نظری و مانند ضروری و محال و ممکن جاری نخواهد بود» (۱۰، ص: ۲۸۹). استاد مطهری در تبیین نظریه‌ی علامه طباطبایی می‌نویسد: «چون مفاهیم حقیقی در ذات خود با یک‌دیگر ارتباط دارند، زمینه‌ی این فعالیت ذهنی در میان آن‌ها فراهم است و از این رو، ذهن می‌تواند به تشکیل قیاسات و برهین منطقی موفق شود و از پاره‌ای حقایق، حقایق دیگر را بر خویش معلوم سازد؛ ولی در اعتباریات، همواره روابط موضوعات در محمولات وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری است و هیچ مفهوم اعتباری با یک مفهوم حقیقی یا یک مفهوم حقیقی و یک مفهوم اعتباری دیگر، رابطه‌ی واقعی و نفس‌الامری ندارد و بنابراین، زمینه‌ی تکاپو و جنبش عقلانی ذهن در مورد اعتباریات فراهم نیست؛ به عبارت دیگر - که با اصطلاحات منطقی نزدیک‌تر است - ما نمی‌توانیم با دلیلی که اجزای آن‌را حقایق تشکیل داده‌اند (برهان) یک مدعای اعتباری را اثبات کنیم و نیز نمی‌توانیم با دلیلی که از مقدمات اعتباری تشکیل شده، حقیقتی از حقایق را اثبات کنیم و هم نمی‌توانیم از مقدمات اعتباری تشکیل برهان داده، یک امر اعتباری نتیجه بگیریم»

(۲۱، ص: ۲۹۲). یعنی ذهن آدمی در فعالیت منطقی از اندیشه‌های حقیقی به مفاهیم اعتباری منتقل نمی‌شود و بدین جهت این دو عالم بر استدلال‌های متکلمان و علمای اصول خرده گرفته‌اند، که مرتکب مغالطه‌ی حقیقت و اعتبار شده‌اند. در کلام، حسن و قبح اعتباری را مقدمه‌ی استنتاج امر حقیقی در باب مبدأ و معاد قرار داده‌اند و در اصول فقه، قواعد فلسفی، مانند تمسک به قاعده‌ی «الواحد»، «الشیء ما لم یجب لم یوجد» و ... یا احکام تصدیقات حقیقی مثل «اجتماع متلین»، «اجتماع ضدین»، «دور»، «تسلسل» و ... را در حوزه‌ی مباحث اعتباری جاری کرده‌اند (۲۷، ص: ۹۱).

البته مطهری در کتاب *انسان و ایمان* بر ضرورت تکیه‌ی ایدئولوژی کارآمد بر جهان‌بینی تأکید دارد (۲۳، ص: ۲۱) و در کتاب *جهان‌بینی توحیدی* معتقد است که حکمت نظری دریافت هستی، آن چنان که هست، می‌باشد و حکمت عملی، دریافت شیء است، آن چنان که باید؛ این چنین «باید»ها نتیجه‌ی آن چنان «هست»ها است، بالاخص آن چنان «هست»هایی که فلسفه‌ی اولی و حکمت مابعدالطبیعه عهده‌دار آن‌ها است (۲۵، ص: ۸).

یعنی آدمی در مقام عمل از نگرش کلی خویش نسبت به هستی تأثیر می‌پذیرد. شاید مراد مطهری در این دو کتاب تبیین رابطه‌ی ذهنیت و عمل انسان است، نه تبیین ماهیت عملیات برهانی ذهن، که منتهی به نتیجه‌ای می‌شود (۲۷، ص: ۹۳).

بر اساس نظریه‌ی عدم رابطه‌ی تولیدی و استنتاج منطقی بین تصدیقات حقیقی و گزاره‌های اعتباری نمی‌توان از مقدمات حقیقی به نتیجه‌ی اعتباری و از مقدمات اعتباری به نتیجه‌ی حقیقی دست یافت، ولی اگر مقدمات از گزاره‌های حقیقی و اعتباری تألیف شده باشد، نتیجه‌ی گزاره اعتباری خواهد شد؛ چنان‌چه در قیاس «خداوند رازق است؛ هر رازقی را باید شاکر بود؛ پس خداوند را باید شاکر بود» نتیجه‌ی اعتباری است. شاید اکثر نتایج اعتباری که در علم اصول با بهره‌گیری از مبدأ تصدیقی کلامی به دست می‌آید، از این مقوله است.

نظریه‌ی عدم رابطه‌ی تولیدی منطقی ایجاب می‌نماید که بین گزاره‌های حقیقی در دانش کلام با گزاره‌های اعتباری دانش اصول رابطه‌ی تولیدی وجود نداشته باشد؛ یعنی نمی‌توان در یک قیاس از داده‌های حقیقی کلامی به عنوان مقدمات قیاس بهره جست و تصدیقی اعتباری اصولی را به دست آورد. نفی رابطه‌ی تولیدی منطقی بین قضایای حقیقی کلامی با قضایای اعتباری علم اصول به معنای نفی هرگونه رابطه‌ی بین این دو علم اسلامی نیست. برخی داده‌های علم کلام به انسان، «اصول موضوعه» را ارایه می‌نماید که در اثبات مسایل اصولی چون «کتاب حجت است» و «سنت پیامبر حجت است» مؤثر می‌افتد.

۳.۲.۲. نظریه‌ی وجود رابطه‌ی منطقی گزاره‌های حقیقی و اعتباری: برخی از

عالمان اصول و حکمای متقدم بر این باورند که بین گزاره‌های حقیقی و اعتباری همانند گزاره‌های حقیقی رابطه‌ی منطقی تولیدی وجود دارد؛ زیرا اولاً: بسیاری از گزاره‌های انشایی به صورت خبر استعمال می‌شود و در قرآن کریم نیز گزاره‌های انشایی به صورت خبر آمده است: «...کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» (بقره/۱۸۳)؛ بنابراین بین خبر و انشا تفاوت ماهوی وجود ندارد و هر یک به دیگری قابل تبدیل است. ثانیاً: گزاره‌های اعتباری نیز از یک خاستگاه خارجی از مصالح و مفاسد برخوردارند که واقعی و نفس‌الامری‌اند؛ چگونه می‌توان گزاره‌های اعتباری چون «نباید در ملک دیگری تصرف کرد» را گزارف، غیر واقعی و فاقد پشتوانه‌ی نفس‌الامری تلقی نمود؟ بسیاری از گزاره‌های اعتباری اصولاً به وسیله‌ی عقلا برای تنظیم مناسبات اجتماعی با توجه به مصالح و مفاسد نفس‌الامری جعل می‌شوند. بنابراین، ملاک صدق و کذب چنین قضایایی موافقت و مخالفت آن‌ها با روابط واقعی مصالح نفس‌الامری است. ثالثاً: خداوند متعال در قرآن کریم بایدها و نبایدهایی را به گزاره‌های حقیقی مستند نموده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «لا اله الا انا فاتقون» (نحل/۲) یا «...انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه» (مائده/۹۰)؛ لذا بین حقایق و اعتباریات رابطه‌ی منطقی و تولیدی وجود دارد (۲۰، ج ۲، ص: ۲۵).

بنابراین، بین گزاره‌های کلامی حقیقی با بعضی از گزاره‌های اعتباری در علم اصول، رابطه‌ی منطقی و تولیدی قابل شناسایی است. بر اساس این نظریه می‌توان از گزاره‌های حقیقی علم کلام در مقدمات استدلالی، که به اثبات مسأله‌ی اصولی می‌انجامد، بهره جست.

۴. نتایج

- ۱- علم کلام مشتمل بر مباحثی پیرامون گزاره‌هایی حقیقی از احوال مبدأ و معاد است و دانش اصول متضمن بحث از گزاره‌هایی اعتباری است که در استنباط حکم شرعی فرعی مؤثر می‌افتند.
- ۲- از منظر تاریخی در قرن سوم و چهارم گزاره‌های کلامی در کتب اصولی وارد شده است؛ ولی طرح مباحث یاد شده - اگرچه ضرورتی نداشته است - از رابطه‌ی بین این دو علم حکایت دارد.
- ۳- بسیاری از گزاره‌های کلامی حقیقی است؛ یعنی نسبت به واقعیت خارجی قابل صدق و کذب می‌باشد و مسایل علم اصول اعتباری است؛ یعنی مشتمل بر بایدها و نبایدهایی می‌باشد.

۴- در زمینه‌ی رابطه‌ی گزاره‌های حقیقی و اعتباری، برخی معتقدند رابطه‌ی منطقی تولید وجود ندارد و در مقابل عده‌ای معتقدند بین گزاره‌های حقیقی و اعتباری رابطه‌ی منطقی برقرار است.

۵- برخی گزاره‌های کلامی حقیقی به عنوان مبادی تصدیقی برای وصول به گزاره‌های اعتباری مورد بهره‌برداری علمای اصول فقه قرار می‌گیرند یا در اثبات مسایل اصولی مؤثر می‌افتند.

یادداشت‌ها

۱. تعریف مشهور اصولیان: «هو القواعد الممهده لاستنباط الاحکام الشرعیه الفرعیه من ادلتها» (۶، ص: ۴۵)؛ آخوند خراسانی: «هو (علم الاصول) صناعه يعرف بها القواعد التي يمكن ان تقع في طريق استنباط الاحکام» (۱، ج ۱، ص: ۲۳)؛ محقق خوبی: «هو العلم بالقواعد التي تقع بنفسها في طريق استنباط حکم الهی شرعی کلی من دون حاجه الی ضم کبری أو صغری اصولیه آخری اليها» (۱۶، ج ۱، ص: ۸)؛ امام خمینی: «هو القواعد الالیه التي يمكن ان تقع کبری استنتاج الاحکام الکلیه الفرعیه الالهیه او الوظیفه العمليه» (۷، ج ۱، ص: ۱۱).
۲. مشهور اصولیان معتقدند که معیار تمایز علوم از یک‌دیگر به تمایز موضوعات است.
۳. مسایل علم، قضایایی‌اند که در آن علم بر آن‌ها اقامه‌ی برهان می‌شود و به تعبیر دیگر، علم مشتمل بر آن برهان‌ها است؛ یعنی مسایل «ما له البرهان»‌اند.
۴. بعضی از اصولیان محل بحث را قبول یا نفی ملازمه دانسته‌اند (۱، ج ۲، ص: ۳۲) و برخی دیگر حجیت یا عدم حجیت حکم شرعی به دست آمده از طریق عقل را محل بحث تلقی می‌کنند (۱۶، ج ۳، ص: ۶۳).

منابع

* قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، (۱۴۱۴ق)، کفایه الاصول، جماعه المدرسین بقم، قم: مؤسسه‌ی نشر الاسلامی.
۲. ابن سینا، بوعلی، (۱۳۸۱)، الاشارات و التنبيهات، قم: بوستان کتاب قم.
۳. ابن سینا، بوعلی، (۱۴۰۵ق)، منطق الشفاء، قم: مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۴. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۱ق)، فرائد الاصول، قم: مکتبه المصطفوی.
۵. ایجی، عضدالدین، (۱۴۱۲ق)، الموافق، قم: الشریف الرضی.
۶. حیدری، علی نقی، (۱۳۷۶)، اصول الاستنباط، بی‌جا: دارالکتب الاسلامیه.
۷. خمینی، روح الله، (بی‌تا)، کتاب البیع، قم: مهر.
۸. سبحانی، جعفر، (بی‌تا)، تهذیب الاصول، (تقریر درس امام خمینی)، ج ۱، قم: دار الفکر.

۹. صدر، محمدباقر، (۱۴۲۱ق)، *معالم الجديده*، قم: مركز الابحاث و الدراسات التخصصيه للشهيد الصدر.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۵۹)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مقاله‌ی اعتباریات، قم: جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۷۶)، *عده الاصول*، قم: ستاره.
۱۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۷۸)، *اساس الاقتباس فی المنطق*، بی‌جا: المجلس الاعلی للثقافه.
۱۳. عراقی، آقا ضیا، (۱۴۲۳ق)، *مقالات الاصول*، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۴. علم الهدی، سید مرتضی، (۱۳۶۳)، *الذریعه الی اصول الشریعه*، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۵. فیاض، محمد اسحاق، (۱۴۱۹ق)، *محاضرات فی اصول الفقه*، تقریر درس آیت الله خوبی، جماعه المدرسین بقم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. کاظمی، محمدعلی، (۱۴۰۴ق)، *فوائد الاصول*، تقریرات درس محقق نائینی، قم: مؤسسه‌ی نشر الاسلامی.
۱۷. گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، *تاریخ فقه و فقهها*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۸. گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۶۱)، *تحول علم اصول*، تهران: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت.
۱۹. گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۶۵)، *مقالات حقوقی*، تهران: اداره‌ی کل انتشارات اسلامی و تبلیغات اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۴۰۵)، *تعلیقہ علی نہایہ الحکمہ*، قم: مؤسسه‌ی راه حق.
۲۱. مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، *پاورقی مقاله‌ی اعتباریات اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: انتشارات صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، *مجموعه‌ی آثار*، قم: انتشارات صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، *انسان و ایمان*، قم: انتشارات صدرا.
۲۴. مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، *مقالات فلسفی*، تهران: انتشارات حکمت.
۲۵. مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، *مقدمه‌ی بر جهان‌بینی اسلامی*، قم: انتشارات صدرا.
۲۶. منتظری، حسینعلی، (۱۴۱۵)، *نهایه الاصول*، تقریرات درس آیت الله بروجردی، قم: نشر تفکر.
۲۷. موسوی، سید محمدصادق، (۱۳۸۳)، *فصلنامه‌ی رهنمون*، مدرسه‌ی عالی شهید مطهری، شماره‌ی سوم و چهارم.